

## بررسی و نقد - قبل از تحقیق - کلام محقق خوئی در مساله

### بررسی

مطابق بیان فوق از محقق خوئی اخذ اجرت در قبال قضا، افتاء تبلیغ و تعلیم مسائل دینی به دلیل صدق رشوه بر آن و نفس اقتضای این امور که مجانیت باشد، حرام است. در این باره نمی توان از روایت یوسف بن جابر به دلیل ضعف سند، به عنوان دلیل بهره برد.

### نقد

از هر نقدی که بر کلام ایشان بگذریم، برخی از بیانات خود ایشان ناقض بیان فوق است!

- ایشان در همان موضع، چند قدم بعد و با انگیزه قبول می فرماید:

«ان المستفاد منها (یعنی از گروهی از روایات) لیس الا حرمة الرشوة فی الحكم لاختصاص موضوعها به»<sup>1</sup>. فتامل. چنان که در مبانی تکملة المنهاج<sup>2</sup> نسبت به اجرت قاضی تصریح به جواز دارد و رشوه را منحصر به باب قضا می کند؛ بدین قرار:

«هی ما یبذل للقاضی لیحکم للباذل بالباطل او لیحکم له حقا کان او باطلا»<sup>3</sup>.

به نظر می رسد رای نهایی محقق خوئی در مساله اجرت قاضی، به دلیل تاخر زمانی<sup>4</sup> و فعالیت متمرکز در مساله، رای ناقض باشد و آن چه در مصباح الفقه الفقه گفته شده، رای ابتدایی ایشان بوده است.

ابتدایی بودن رای از تعابیر ایشان در آن مجال، هویدا است.<sup>5</sup>

- ضمنا مجانیتی که ایشان اشاره می کند در مصادیق امری ذوقی مینماید هرچند کبرای آن را بپذیریم. «و هذا المعنی (یعنی حرمت اجرت) هو الذی تقتضیه مناسبة الحكم و الموضوع، فان القضاء من المناصب الالهية التي جعلها الله للرسول، فلا ينبغي لمن يتفضل عليه الله بهذا المنصب الرفيع ان يأخذ عليه الاجر»<sup>6</sup> قابل دفاع نمی نماید، به ویژه هر گاه اجتهاد را در آن نامعتبر بدانیم. ایشان در قاضی تحکیم قائل به اعتبار اجتهاد نیست.<sup>7</sup>

1. همان، ص 273.

2. ج1، متن و ذیل ص 5و4، مساله 2.

3. همان، ذیل ص6.

4. تاریخ اظهار رای منقوض به حدود سالهای 1372 ق و رای ناقض به حدود سالهای 1392 ق برمی گردد. این تاریخ طبیعی و تقریبی است.

5. در آن جا تعابیری دارد مثل «فی الروایات الدالة علی حرمة اخذ الاجرة علی القضاء غنی و کفاية» مصباح الفقه، ج1، ص266. ایشان هرگز حاضر به این بیان در مثل مبانی تکملة المنهاج نیست!

6. همان.

7. مبانی تکملة المنهاج، ج1، ذیل ص 9 در توضیح مساله 5.

**نکته:** مساله اقتضای مجانیت قابل پیگیری بیشتر است.

## بیان صاحب عروه الوثقی و برخی حواشی آن

متن عروه در این پیوند این است:

«لا يجوز الاجارة لاتيان الواجبات العينية كالصلوات الخمس و الكفائية كتغسيل الاموات و تكفينهم و الصلاة عليهم و كتعليم القدر الواجب من اصول الدين و فروعه و القدر الواجب من تعليم القرآن كالحمد و سورة منه و كلقضاء و الفتوى و نحو ذلك. و لا يجوز الاجارة على الاذان. نعم لا بأس بارتزاق القاضي و المفتي و المؤذن من بيت المال. و يجوز الاجارة لتعليم الفقه و الحديث و العلوم الادبية و تعليم القرآن ما عدا المقدار الواجب و نحو ذلك. يجوز الاجارة لكنس المسجد و المشهد و فرشها و اشعال السراج و نحو ذلك»<sup>8</sup>.

## بررسی و نقد متن فوق

### بررسی

متن فوق علیرغم وضوح ابتدایی آن، دارای ابهام است؛ بدین قرار: آیا ایشان اخذ اجرت بر واجبات کفایی را مطلقاً حرام میدانند یا واجباتی مثل تغسیل اموات و ...؟

بنابر احتمال اول کاف در کلام ایشان کاف تمثیل و جار و مجرور (مضاف و مضاف الیه) خبر مبتدای مقدر است و دلالتی بر احتراز ندارد، در حالی که بنا بر احتمال دوم هر چند کاف، کاف تمثیل است لکن دلالت دارد بر نوعی احتراز از واجباتی که می توان بر آن اجرت گرفت.<sup>9</sup> در این صورت جار و مجرور حال برای الواجبات است و چون مضاف و مضاف الیه است متعلق به نمیخواهد. در صورت دوم ابهام در عبارت ایجاد می شود. فتامل . مطلب را در بخش نقد پی می گیریم.

### نقد

• برخی از محشین عروه الوثقی بر متن فوق ایراد ناهمسویی کلام ایشان در این مجال با آن چه بعداً می فرماید، دارند.<sup>10</sup> آن جا که می فرماید:

«لا باس بأخذ الاجرة على الطبابة و ان كانت من الواجبات الكفائية، لانها كسائر الصناعات واجبة بالعوض، لانتظام معائش العباد بل يجوز و ان وجبت عينا لعدم من يقوم بها غيره ...»<sup>11</sup>.

به نظر می رسد این نقض وقتی بر رفتار صاحب عروه وارد است که متن اول را از ایشان دال بر منع مطلق بدانیم و الا اگر کاف در «كالصلوات الخمس» و «كتغسيل الاموات» را برای احتراز نیز فرض کنیم، هر چند عبارت ایشان مبتلا به ابهام می شود، لکن تناقض از ساحت بیان ایشان برداشته می شود و الا در خود همان متن اول هم اشکال ناهمسویی هست؛ زیرا کنس مسجد بنا بر برخی افتراضات واجب است.

8 . العروة الوثقی، ج1، کتاب الاجارة ، ص 620 و 621، مساله 13.

9 . در فرض دوم کاف تمثیل با مدخولش وصف کفائتی است در حالی که بنا بر وجه اول خبر برای مبتدای مقدر و رابطه وصفیت برقرار نیست.

10 . همان، ذیل ص 620.

11 . همان، خاتمه اجاره، متن ص 634، مساله 17.